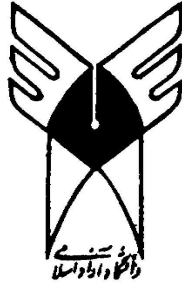


صلاة الاضحية



دانشگاه آزاد اسلامی  
واحد تهران مرکزی  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، گروه الهیات

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد ( M.A )

گرایش ادیان و عرفان

عنوان :

ترجمه و تحقیق کتاب

**An Introduction to the History of Mysticism**

استاد راهنما :

دکتر بخشعلی قنبری

استاد مشاور :

دکتر عبدالحسین طریقی

پژوهشگر :

زهرا اکرمی ابرقویی

زمستان ۱۳۸۹

**تقدیم به :**

بزرگترین و با ارزش ترین سرمایه های زندگی  
پدر و مادر مهربانم که از ابتدای راه زندگی تا به اینجا همواره در کنارم بوده و یاریم  
کردند.

## تقدیر و تشکر

در ابتدا خدای بزرگ را شاکرم که باز هم به من فرصت یادگیری و آموختن را عنایت فرمود و رسیدن به این مرحله از زندگی را در تقدیرم قرار داد.

از استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر قنبری نهایت سپاسگزاری و قدردانی را دارم که دلسوزانه و صبورانه مرا در این راه به عنوان استاد راهنما هدایت کردند و چندین بار پایان نامه ی مرا از ابتدا تا انتها با دقت و حوصله ی فراوان مطالعه کردند و وقت و اطلاعاتشان را در اختیارم گذاشتند.

همچنین از استاد گرانقدر جناب آقای دکتر طریقی که در این راه استاد مشاور بنده بودند بسیار سپاسگذارم که ایشان نیز با وجود کوتاهی های اندکی که داشتم به موقع راهنمایی ها و نظرات خود را در مورد این پایان نامه ارائه دادند که این باعث هر چه بهتر شدن کار شد.

به علاوه بر خود فرض می دانم از خواهر بزرگوار و مهربانم کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم که به جرأت می توانم بگویم اگر حمایت های بی دریغ ایشان نبود من پای در این راه نمی گذاشتم. و در آخر از تمام دوستانم که هر کدام به نحوی مرا از ابتدای این مقطع تا کنون یاری کردند بسیار متشکرم. نام عزیز یکایک ایشان در خاطر من ثبت است و از خداوند برایشان طول عمر همراه با عزت و سربلندی را خواستارم.

بسمه تعالی

تعهد نامه اصالت پایان نامه کارشناسی ارشد

اینجانب زهرا اکرمی ابرقویبی دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد ناپیوسته به شماره دانشجویی ۸۷۰۰۰۰۳۰۰۰۰ در رشته ادبیان و عرفان که در تاریخ ۱۳۸۹/۱۱/۳۰ از پایان نامه خود تحت عنوان An Introduction to the History of Mysticism دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی با

کسب نمره ۱۷/۲۵ و درجه بسیارخوب دفاع نموده ام بدین وسیله متعهد می شوم:

۱. این پایان نامه حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط اینجانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران ( اعم از پایان نامه ، کتاب ، مقاله و ... ) استفاده نموده ام ، مطابق ضوابط و رویه های موجود ، نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست ذکر و درج کرده ام.
۲. این پایان نامه قبلاً برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی ( هم سطح ، پایین تر یا بالاتر ) در سایر دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی ارائه نشده است.
۳. چنانچه بعد از فراغت از تحصیل ، قصد استفاده و هر گونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب، ثبت اختراع و ... از این پایان نامه داشته باشم ، از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوزهای مربوطه را اخذ نمایم.
۴. چنانچه در هر مقطع زمانی خلاف موارد فوق ثابت شود، عواقب ناشی از آن را بپذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با اینجانب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام هیچ گونه ادعایی نخواهم داشت.

نام و نام خانوادگی: زهرا اکرمی ابرقویبی

تاریخ و امضاء


۹۰/۵/۳

بسمه تعالی

در تاریخ ۱۳۸۹/۱۱/۳۰

دانشجوی کارشناسی ارشد زهرا اکرمی ابرقویی از پایان نامه خود دفاع  
نموده و با نمره ۱۷/۲۵ بحروف هفده <sup>بسیار خوب</sup> و با درجه بسیار خوب مورد  
تصویب قرار گرفت.

امضاء استاد راهنما



## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	چکیده
	مقدمه ی مترجم
	کلیات
	بیان مسئله
	اهداف و اهمیت موضوع تحقیق
	سوالات و فرضیه های تحقیق
	روش تحقیق
	پیشینه ی تحقیق
	محدودیت ها و مشکلات تحقیق
۲	فصل اول: ماهیت و مفهوم عرفان
۱۴	فصل دوم: تورات و عرفان یهودی
۲۹	فصل سوم: عرفان در عهد جدید
۳۸	فصل چهارم: عرفان در عهد کلاسیک
۵۱	فصل پنجم: عرفان در مسیحیت آغازین
۶۱	فصل ششم: عرفان در شرق
۸۰	فصل هفتم: برخی عرفای اوایل قرون وسطی
۸۹	فصل هشتم: عرفان قرون وسطی در انگلستان
۱۰۰	فصل نهم: عرفان آلمانی و فلاندرزی
۱۰۹	فصل دهم: عرفان در ایتالیا و اسپانیا
۱۲۱	فصل یازدهم: عرفان معاصر
۱۳۴	نتیجه خاتمه
۱۳۶	منابع و مأخذ

## چکیده

پایان نامه ی ارائه شده ترجمه ی کتاب «An Introduction to The History of Mysticism» نوشته ی مارگارت اسمیت که وی پژوهشگر، خاورشناس و محقق برجسته ی تصوف و عرفان می باشد. موضوع اساسی و مهم این کتاب عرفان در ادیان مختلف است. نویسنده در ابتدا این کلمه را ریشه یابی کرده و سپس تعریفی از آن ارائه داده و آن را در ادیان مختلف مورد بحث قرار داده است و در هر فصل کتاب به معرفی عرفای آن دین یا عصر خاصی پرداخته و شرحی از زندگی و آثار آنان را در پیش روی خواننده قرار می دهد و در نهایت خواننده با مطالعه ی این کتاب، خود به این نتیجه دست می یابد که عرفا در هر عصر و تاریخی و با هر دین و مذهب و در هر سرزمین و کشوری همه یک هدف را دنبال می کنند و آن دستیابی به اتحاد و یگانگی با ذات مطلق الهی است.

هدف پژوهشگر، بررسی عرفان و شناخت عرفای واقعی در ادیان راستین جهان بوده و روش اجرایی و تحقیقاتی در آن به صورت کتابخانه ای می باشد. و شاید بتوان گفت مهم ترین نتیجه ای که از این پایان نامه به دست آمده رسیدن به این آگاهی است که عرفان مختص به یک دین و مذهب خاص یا یک منطقه ی به خصوصی نیست بلکه این معرفتی است که در همه جا می توان ردپایی از آن را یافت و در واقع شاید بتوان گفت تنها نقطه ی اتصال همه ی ادیان جهان همین بحث عرفان باشد.



## مقدمه

**عرفان** نگرش های معرفتی و سلوک عملی است که در ادیان مختلف دنیا و در عقاید و اندیشه های گوناگون اعم از؛ عقاید برهمن ها، بودایی ها، رواقیان، نسطوریان، مهریان، افلاطونیان جهان، مسلمانان زاهد، و حتی نکاتی از آیین زرتشت را می توان یافت. در ابتدا می توانیم مراحل تکامل ادیان را از ابتدا تا امروز، از نظر عقب ماندگی و تکامل به چهار طبقه تقسیم نماییم:

۱- مرحله ی ادیان ابتدایی، مبتنی بر طبیعت پرستی (توتمیسم، آنی میسم و

نیاپرستی)

۲- مرحله ی ادیان قدیم، مبتنی بر شرک و چند خدایی (پلی تئیزم)

۳- مرحله ی ادیان بزرگ، مبتنی بر توحید و یک خدایی (مونوتئیزم)

۴- مرحله ی **عرفان**، مبتنی بر وحدت وجودی (مسیستی سیزم)

آنچه در اینجا موضوع بحث ما قرار گرفته، مرحله ی چهارم است که در مورد آن بحث و گفتگو زیاد است. اصطلاح «مسیستی سیزم» که به معنی مرموز، پنهان و مخفی است که غالباً به **عرفان** تعبیر کرده اند و در فرهنگ اسلامی به «تصوف» نیز خوانده می شود. بر خلاف نظر اغلب متکلمان که آن را وابسته به ادیان بزرگ و غیر مستقل دانسته اند، **عرفان** مکتب و نحله ای است مستقل که دارای اساس ویژه و جهان بینی خاصی است که با گونه و اساس ادیان بزرگ یک خدایی فرق و تباین دارد.

زرین کوب در کتاب «ارزش میراث صوفیه» در تعریف این اصطلاح چنین می گوید: **عرفان** طریقه ی معرفت در نزد آن دسته از صاحب نظران است که بر خلاف اهل برهان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند تا بر عقل و استدلال». بنابراین **عرفان** اساس بینش و شناخت را ذوقی و از راه تزکیه و اشراق قلبی می داند و در هر محیط دینی تقریباً سعی می کند به رنگ و صبغه ی آن محیط جلوه نماید. از این جهت **عرفان** در محیط تسنن به رنگ تسنن و در محیط تشیع به صبغه ی تشیع ظاهر شده است و در محیط مسیحی به صورت رهبانیت و در محیط هندی به سمت مذهب ریاضت کشانده شده و در محیط یونانی قدیم به صورت گنوستی عرض اندام کرده است. بنابراین می توان گفت که **عرفان** در محیط های مختلف فرهنگی و جوامع متفاوت فلسفی و دینی دارای شیوه های گوناگون بوده و در برخی خصوصیات ظاهری با هم متفاوتند.

**عرفان** کششی است که راه به سوی خداوند را به طور مستقیم و بی واسطه و از طریق تجربه ی درونی و روحانی بدون دخالت عقل و استدلال منطقی کشف می نماید. **عرفان** یک دین نیست بلکه یک مکتب معرفتی است که از دل دین بر می آید و با آن چنان نسبتی دارد که می توان گفت: هر کجا که دین است **عرفان** نیز حضور دارد و بالعکس. اگر

بتوان دین را درخت مبارکی در نظر گرفت **عرفان** یکی از شاخه های برومند آن است. **عرفان** به معنای واقعی قابل تعریف نیست این تا حدودی به سبب شخصی بودن تجربه ی خداوند به عنوان یک موجود متعالی است و لذا نمی توان آن را به زبان توصیفی و قواعد اعتقادی صورت بندی و تدوین کرد.

بهترین تعریف **عرفان** این است که گفته شود **عرفان** نظریه و عمل مربوط به زندگی معنوی است. **عرفان** در روزگار ما می تواند تأثیری عمیق و عظیمی داشته باشد به خصوص برای رشد و تکامل معنوی فرد و نهضت های دین. **عرفان** می تواند به عبادت و شناخت ما از جهان پیرامون مان کمک کند و قادر است قابلیت و توان ما را در برقراری ارتباط با خدا افزایش دهد. با ظهور عارفان باید نشانه های دین و دینداری و دین خواهی را مشاهده کرد. در اینجا هدف، یگانگی و اتحاد با ذات مطلق الهی است و تنها کسانی می توانند پای در این راه گذاشته و از شراب ناب عشق الهی بنوشند که وجود خود را از هرچه غیر خداست خالی کرده و خود را آکنده از انوار الهی کرده و زمانی از آن شراب سیراب می شوند که به سرچشمه ی همه ی خوبی ها رسیده و جز او هیچ نبینند و عشق و عاشق و معشوق همه یکی شوند. همان گونه که می دانیم هیچ عصر و دوره و سرزمین به خصوصی نتوانسته عرفان را در انحصار خود قرار داده و آن را از دسترس دیگر ادیان دور نگه دارد بنابراین می توان چنین ادعا کرد که هر جا دینی هست گونه ای عرفان نیز دیده می شود. در طول تاریخ دیده ایم که هرگاه پیامبری ظهور کرد دین قبلی را کناری گذاشت و آیین خود را به عنوان تکمیل کننده ی دین پیامبر پیشین خود معرفی کرده و همگان را به آن دعوت کرد. اما آنچه از هر دین، زنده و باقی مانده روح عرفان است که ردپای آن را در هر دین مرده و زنده ای می توان یافت. از همین رو برخی می پندارند، عرفان چنان در هر دین و مذهبی ریشه دوانیده و قوام یافته است که می توان برخی از مذاهب را عرفانی تر از سایر دین ها شمرد. چنانچه عده ای از عرفان پژوهان مسیحیت و مذهب شیعی را با تمایلات قوی عرفانی در نظر می آورند و یهود و مذهب حنبلی را عرفان گریز می یابند. اما در اینجا سعی ما بر آن نیست که به اثبات درستی یا نادرستی این ادعا بپردازیم بلکه آنچه اهمیت دارد بیان این نکته است که نمی توان وجود حوزه ی عرفانی را در بطن دین انکار کرد. هیچ دینی - حتی ادیان ابتدایی- را نمی توان یافت که گروهی از پیروانش تمایلات عرفانی نداشته باشند، در هر دینی عارف هست همانطور که فیلسوف و عالم نیز وجود دارد.

عرفان گاه با فلسفه همراه می شود و حقیقت لایزال را با زبان فلسفی اثبات می کند و گاه در قالب علم کلام و الهیات در می آید و آنگاه که به جمال مطلق نظر می کند از هنر مایه می گیرد. اما بی درنگ باید افزود که عارف از هر حوزه که وارد بحث خدانشناسی شود عاقبت به یک نقطه می رسد و آن همانا رسیدن به سرچشمه ی اولیه ی آفرینش که

منبع هر علم و هنر است. در یک کلام سخن عارف هم مایه ی کمال است و هم آیه ی جمال. زبانی عرفانی در پی آن است که وصف ناپذیر را به وصف آورد و نامحدود را در ظرف محدود کلمات جای دهد و اینجاست که عطار و مولانا پدید می آیند که نامحدود را در قالب شعر به وصف در می آورند. اما همین ها نیز گاهی به تناقص دچار شده و سطح و طامات بر زبان می آورند و مورد ریشخند عوام شده و نه تنها عوام بی خبر از همه جا بلکه گاه فلسفه بر عرفان می آشوبد. اما عارف خداجو را به عوام و فلاسفه چه کار است چرا که وی در مطلوب، محبوب خویش را می جوید و در این راه هیچ هراسی از طعنه و بدنامی ندارد چرا که در این راه تمام همت خویش را بر این نهاده تا به سرکوبی نفس خود بپردازد پس او را چه بیم از نام و ننگ؟

افزون بر آن عرفان نوعی معرفت است که منادی عروج و معراج است. از طبیعت به ماورای طبیعت، از عالم جسم به جهان جان، از خلق به حق و از صفر تا بی نهایت. این راه عرفان است، راه همه ی عرفان ها در نقاط مختلف جهان. اما اینکه عارف در کدام بستر دینی سخن بگوید، او را به یکی از دین ها منتسب می دارند و اینجاست که عرفان یهودی، مسیحی و اسلامی ظاهر می شود. نکته اینجاست که هر چند در ظاهر سخن ادیان با هم متفاوت است اما همه ی آنها در کنه خود در طلب یک چیز هستند. عارفان از مسکن خاکی خود می گریزند تا در وطن الهی مسکن گزینند و به همین سبب، جمله ی آنان از هر دین و مذهبی و با هر نگرشی نسبت به این مسئله باز عاکفان یک کوید و عاشقان یک عشق، یعنی جملگی اهل یک دیارند و همه بر این موضوع واقفند که از اصل خود دور مانده اند و باید در طلب و آرزوی روزگار وصل خویش باشند.

با مطالعه ی ادیان گوناگون می توان به مفاهیم مشترکی دست یافت که به وحدت ادیان می انجامد. یکی از مفاهیم مشترک در عرفان جمیع ادیان، گفتار درباره ی گرفتاری آدمی در این دنیا است. مطالعه ی ادیان توحیدی، نظیر عرفان یهودی، مسیحی و اسلامی، به رغم تفاوت های عمیقی که دارند، حاوی عناصر وحدت آفرینی است که می توان به یگانگی و اتحاد با خداوند منتهی شود که در اینجا به اختصار مفهوم عرفان را در این سه دین بررسی می کنیم:

قوم یهود در بین ادیان توحیدی، کهن ترین کتاب منسوب به خدا را دارند و در این کتاب می توان مفاهیم اخلاقی، شریعت و عرفان و فلسفه را یافت. به سبب شدت بلایایی که در گذر زمان بر قوم یهود وارد شده است و به علت آوارگی چند هزار ساله ی خویش، ظاهراً چنین به نظر می رسد که این قوم نتوانسته به تدوین عرفان و فلسفه ی خویش بپردازد و بنابراین عرفان یهودی در این دوران رو به انحطاط و زوال رفته اما به طور کامل از بین نرفته است. چنانچه بقایای فلسفه ی یهود را می توان از عصر فیلون تا سعدیا و موسی بن میمون در تاریخ فلسفه سراغ گرفت و در عرفان نیز از مکتب قباله می

توان نشانه های کهنی یافت. اما اوج عرفان یهود به قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی باز می گردد. قباله مهمترین مکتب عرفانی یهود است که در باب ذات الوهیت، اصل و سرنوشت روح، معاد، تناسخ و موضوعاتی از این دست صحبت می کند. قبالای یهودی تفسیر سری و قلبی از کتاب مقدس است که بسیاری از یهودیان و مسیحیان در قرون وسطی به آن باور داشته اند. قباله دور از رویکرد عقلانی و استدلالی به دین است و بیشتر در پی یافتن شهودی از خداوند است. شهودی که از طریق خودکامی انسان حاصل می شود. مکتب قباله به شدت متأثر از فلسفه ی نوافلاطونی است یعنی همان فلسفه ای که در عرفان و فلسفه ی اسلامی و مسیحی دخیل بود. در آثار قباله ای تأکید بر حروف و ارزش عددی بسیار زیاد است و در این خصوص گاه چنان به افراط رفته که عاقبت منجر به سحر و جادو و بازی با حروف گشته. در مکتب قباله دو مأخذ عمده وجود دارد که یکی کتاب خلقت است که احتمالاً در قرن ششم میلادی نوشته شده است و دیگری کتاب زوهر است که در قرن سیزدهم نوشته شده ولی یهودیان مقلد آن را به قرن دوم نسبت داده اند. تابعان مکتب قباله ای نگاهی عرفانی به دین یهود دارند که در واقع دانشی است که به اسرار موجود در حروف و اعداد معتقدند.

عرفان یهود که ریشه در شریعت این قوم دارد با عرفان مرکابه از قرن دوم میلادی ظهور کرد و بعد در عرفان قباله و سپس عرفان حسیدیسم مسیر خود را طی نمود. عرفان قباله را باید به عنوان منبع تأثیر گذار بر یهودیت و به خصوص در قرون اخیر بر سیاست آن قوم در نظر گرفت. آمیختگی این جریان عرفانی با سحر و جادو و پس از آن با حلول گرایبی از مشخصه های این عرفان است. نظریه پردازی های بی بدیل در این مکتب عرفانی، باعث تمایز آن از عرفان ادیان ابراهیمی می شود. عارف قباله ای خود را همکار و شریک با خداوند می داند و بر این اعتقاد است که هر یهودی با ایمان و وظیفه دارد تا با رعایت شریعت موسی و خواندن تورات به خداوند در بر پایی نظم نوین یاری رساند. به باور قباله خدای ظاهر که خالق هستی است با خدای مکنونی که انسوفنامیده می شود تمایز دارد. ان سوف آن جنبه از ذات خداوند است که ذهن بشر قادر به درک آن نیست و با آن خدای ظاهر شده در تورات تفاوت دارد. طبق نظریه ی صمیمصوم که برای اولین بار در قرن شانزدهم میلادی توسط اسحاق لوریا مطرح شد، در آغاز خلقت ان سوف برای ایجاد یک فضای تهی به منظور آفرینش مجبور شد تا به درون خود منقبض شود. یعنی خود را محدود سازد و از آنجا که یک خدای نامتناهی نمی تواند موجودات متناهی بیافریند در همین زمان واسطه هایی به عنوان تجلی از ان سوف صادر شد، تا فیوضات الهی را از ان سوف دریافت کنند و به جهان خلقت بپاشند. این واسطان فیضان الهی سفیروت نام داشتند که تعداد آنها به ده عدد می رسید. ان سوف آنها را همانند ظروفی آفرید تا انوار رحمت خود را در آن قالب ها سریان دهد. اما به غیر از سه سفیره ی اول

سفیرهای دیگر تحمل حمل این انوار را نداشتند و شکستند. با شکست این ظروف آشوب و بی‌نظمی در عوالم بالا و پایین به وجود آمد و گناه آدم بر این آشوب دامن زد. سفیره ی دهم که شخینا نام داشت و نماد مونث در سفیروت است از ان سوف جدا شد چون قادر نبود فیضان الهی را به طور یکسان در عالم منتشر کند، لذا شر در عالم پدیدار گشت. هرکجا که انوار الهی وجود نداشت شر برقرار بود. از آن پس ان سوف همواره به دنبال اتحاد با شخینا است و برای رسیدن به این مقصود که نظم جهانی را به همراه می‌آورد، خداوند قوم یهود را آفرید و تورات را به آنها ارزانی داشت تا با اجرای فرامین و تلاوت آیات آن، این مقصود زودتر حاصل شود. از آن زمان عارفان یهودی بر این باورند که برای بازگرداندن نظم اولیه باید با خداوند مشارکت داشته باشند. کتب معتبر قباله مانند زوهر بخش قابل توجهی از مطالب خود را به بیان چگونگی رسیدن به این مشارکت با خداوند اختصاص داده‌اند. در این میان ممکن است عده‌ای از یهودیان نتوانند وظایف معنوی خود را به درستی به انجام رسانند. پس طبق قاعده یگیلگول، یعنی تناسخ، روحشان در کالبد انسان‌های دیگر حلول می‌کنند تا به انجام وظایف خود بپردازند. اعتقاد به تناسخ در سالهای آوارگی یهود معنایی جدید یافت تا دل‌های خسته و مصیبت‌دیده‌ی یهودیان را التیام بخشد. طبق عقیده‌ی لوریا از آن جا که یهود قوم برگزیده است، پس ارواح مردم این قوم باید در کالبد اقوام گوناگون حلول کنند و موجبات هدایت آنها را فراهم نمایند. لذا برای به انجام رساندن این امر خطیر قوم یهود باید سختی آوارگی را بر خود هموار سازند. عرفان قباله گاه آنقدر به خرافه نزدیک می‌شود که باور به وجود ژرف اندیشانی در میان پیروان قباله اندکی مشکل به نظر می‌رسد. اما همین عرفان توانست از قرن ۱۶ در صدف واقع در فلسطین پایه‌های اولیه‌ی تشکیل اسرائیل را بنا نماید. طبق آموزه‌های قباله‌ای ظهور ماشیح منجی قوم یهود، با تشکیل دوباره‌ی حکومت در اورشالیم به وقوع می‌پیوست. لذا این قوم می‌بایست با ایجاد دوباره‌ی معبد سلیمان در اورشالیم مقدمات این ظهور را فراهم می‌کردند. یکی از منابع مهم مکتب قباله، کتاب زوهر است. توضیحات بیشتر در باب این کتاب را در متن ملاحظه خواهید کرد. که نویسنده‌ی آن موسی دی لئون بوده که از قداست بسیاری برخوردار می‌باشد. این کتاب چنان تأثیر عمیقی در زندگی قوم یهود داشت که بخش‌های بسیاری از آن در مناسک نیایش و عبادات و نماز یهود وارد شد. زوهر به معنای «شکوه و جلال» است و بر این مبنا خداوند ان سوف، به معنای بی‌حد تلقی شده و جلوه و مکان تلاقی انرژی‌های الهی است. سفیروت بیانگر نشئات باطنی الهی است که خالی از استعاره بوده و بر بسیط بودن خداوند اشاره دارد. بنابراین می‌توان گفت که عرفان یهود ریشه در قباله دارد که شامل طیف وسیعی از علوم سری است که در آن میتوان هم از صفای قلب و زهد سراغ گرفت و هم به علم حروف و اعداد رسید.

عرفان مسیحی نیز تکلمه و دنباله ی عرفان یهودی است با این تفاوت که ارتباط با شخص عیسی آن را تا حدی رنگ غیر مجرد داده است. در واقع در عرفان یهود طریق و غایت هر دو، امور مجرد و متعالی به شمار می آمدند، در صورتی که در عرفان نصاری این هر دو جزء شخص عیسی نیست. استغراق و فنای تام در وجود این عیسی است که حیات روحانی زاهد مسیحی را صبغه ی عرفانی می بخشد و او را با مدد معرفت، محبت، شفقت و ریاضت به طلب اتحاد با خدا که همان عیسی است وا می دارد. ریشه و تعالیم عرفانی را در حیات عیسی، روح القدس، در انجیل و یوحنا و در اعمال رسولان می توان یافت. به علاوه تعمید و عشای ربانی و اندیشه ی قیام از مردگان نیز خود از عناصر عرفانی خالی نیست. از نظر عارف مسیحی وقتی دل از نفس خود پاک شود و با توجه به عزلت و اندوه و گوشه نشینی و روزه داری از هر آلائشی پرداخته آید تعلق به عیسی مسیح خواهد یافت. چنانچه از نظر اینان هر جا مسیح در دل وی حضور داشته باشد همه ی کارها به خوبی و درستی انجام خواهد شد و هر جا که دل از حضور عیسی خالی باشد در هر کاری که انجام می دهد دشواری پیش خواهد آمد. قلبی که بدین گونه در تصرف عیسی در می آید از اشراق و الهام وی لبریز شده و دیگر به چیزی جز اتصال به عیسی که در نهایت به اتحاد با خدای یگانه می انجامد نمی اندیشد. و از آن پس در دل این عارف هرگز جهل و نادانی راه نمی یابد و گویی محبت عیسی دل وی را از معرفت واقعی لبریز می کند.

عرفان نصاری بیشتر بر عشق و اشراق تکیه دارد و غایت آن نیز اتصال خداست. برای نیل بدین اتصال سالک همه چیز خود را فنا کرده و دل را از خویش خالی و از وجود معشوق که نور حیات واقعی است لبریز می کند.

عرفان مسیحی نکته ها دارد که پرداختن به آنها به معنای غفلت از سایر جنبه های آن نیست. در مسیحیت نیز مانند سایر ادیان تمام هم و غمّ عارف وحدت با خداوند است و اینکه می توان با خداوند به اتحاد و اتصال رسید و به عبارت دیگر با خداوند عالم یکی شد. عارف مسیحی در حیات عرفانی خود معتقد به سه اقنوم، خداوند(پدر)، مسیح(پسر) و روح القدس می باشد. تعجب آور نیست که مسیحیان معتقد بودند که حضرت مسیح روحاً و جسماً با خداوند در ارتباط بود چرا که خود عیسی نیز برای خداوند لفظ «آبا» را به کار می برد. واژه ای دوستانه، دلنشین و صمیمی که بیانگر رابطه ای عاشقانه و اصیل با خدای پدر بود. او به وضوح احساس می کرد که روح خداوند در اوست. لذا پیروان وی معتقد بودند که به مدد وحدت با مسیح می توانند به خداوند واصل شوند. یکی از مسائلی که مسیحیان به آن اعتقاد دارند رستاخیز مسیح است و به همین خاطر است که عارفان مسیحی همواره عیسی را در کنار خود احساس می کنند و این اعتقاد به زنده شدن عیسی در روز سوم به صلیب کشیدنش باز می گردد که عده ای از حواریون این واقعه را به

چشم خود مشاهده کردند. و همچنین در عرفان مسیحیت مانند ادیان دیگر ما با مساله ی گناه ازلی نیز روبرو هستیم و در بین عارفان این دین اختلاف نظر وجود دارد. گروهی معتقدند گناه ازلی حضرت آدم و حوا باعث شد که انسان ذاتاً با گناه آفریده شود و این مانند لکه ی ننگی از ابتدای زندگی تا انتها با او بوده و هست و به هیچ وجه پاک نمی شود و معتقدند که خداوند مسیح را آورد تا خود را فدای انسانها کند و در واقع تمام رنج ها و شکنجه هایی که به مسیح وارد شد برای این بود که انسان را پاک کند و او به عنوان نجات دهنده ی جامعه ی مسیحیت بود. از این دست افراد را می توان «پولس» را نام برد. وی یهودی بود که بعدها در طی یک مکاشفه مسیحی شد و به یکی از شخصیت های برجسته و جنجال برانگیز جامعه ی مسیحیت تبدیل شد. محور تعالیم وی شخص عیسی بود و این مسیح یک انسان معمولی نبود بلکه او پسر خدا و واسطه ی فیض خداوندی بود. پولس مرگ و رستاخیز عیسی را وسیله ای می دانست که انسان به واسطه ی آن نجات یابد. پولس مرگ مسیح را نوعی ایثار و فداکاری تلقی کرده که گناه نوع بشر را جبران کند و رستاخیز وی را نشان آشکاری می داند از پیروزی بر مرگ که غلبه بر گناه به بار می آورد. وی در آموزه های خود بیشتر بر ایمان و لطف به عنوان کلید رستگاری تاکید می کند تا بر عمل. عده ای دیگر این اصل را رد کرده و معتقدند گناه ازلی آدم به انسان های بعدی ربطی ندارد و هرگز به این معنا نیست که انسان ها ذاتاً با گناه آفریده می شوند و ذاتاً گناهکارند و مسیح را به عنوان واسطه ی فیض خداوندی می دانند و فرزند وارسته ی خدا که وحدت با عیسی مسیح به منزله ی وحدت با خداوند است.

در دوره ای از تاریخ مسیحیت نوعی عرفان نوافلاطونی به وجود آمد که بیشتر می توان آن را در آثار کسانی چون دیونیزیوس آرنوپاگی- در متن کتاب شرحی مختصر از زندگی و آثارش را بیان کرده ایم- یافت؛ در اینجا سالک از طریق تأمل درونی که در آن از تأثرات و تصورات حسی جلوگیری می کند، قدرت می یابد تا به اتحاد با وجود الهی نایل شود. خدای وصف ناپذیر را می توان در فرآیندی که از منظر قوای عقلی نامعلوم است، شناخت. روح با مشاهده ی این حقیقت، منور به انوار الهی می شود و الوهیت می یابد. فرآیند خداگونگی عرفانی مرتبط با عمل مسیح بود که تصور می شد از طریق تجدشش برای انسان فرصتی فراهم ساخت تا به آن صورت الهی باز گردد. گناه از راه لذت طلبی انسان به دنیا وارد شده است. این بدین معناست که عقل دیگر توانایی مهار حواس را ندارد. عارف به واسطه ی لطف الهی می تواند با روی گرداندن از حواس متوجه آن نور الهی شود که در درون او قرار دارد. این نور به نوبه ی خود همسان با جلال الهی انگاشته می شد که در تجلیات عهد عتیق برای موسی و پیامبرانی که در معرض تابش انوار الهی قرار گرفته بودند، آشکار شد. در عهد جدید بر دگرگونی و شکوهمند تر شدن سیمای عیسی تأکید شده است، آنجا که عیسی از نور پر شد و نور، او

را فرا گرفت. انسان می تواند در این جلال و شکوه الهی سهیم شود و در حیات فراطبیعی مسیح مشارکت نماید.

عارف واصل در وصول به عیسی که در واقع به منزله ی وصول به ذات باریتعالی است، برای خود نشانه هایی دارند که همان زخم هایی است که بر جسم عیسی وارد شد. اما چنانچه دیده شده این نظر و اعتقاد در دین مسیح و در بین عرفا چندان هم صادق نیست یعنی شاید تنها بعضی از عرفای مسیحی دچار همان زخم هایی شده اند که بر جسم مسیح بر روی صلیب وارد شده بود پس نمی توان به طور قطع گفت هر کس که دچار این زخم ها شود یقیناً تنها او عارف واقعی است و به وصول به عیسی و در نتیجه به وصول و اتحاد به خداوند رسیده است چرا که با مطالعه ی زندگی عارفان مسیحی در می یابیم که تنها عده ای اندک شمار به این واقعه دچار شد اند و این در حالی است که در مسیحیت عارفان بیشماری می زیستند که زندگی هر کدام به نحوی در یک برهه ی زمانی دچار تحولاتی شده است. در اینجا نیز مانند سایر ادیان خداوند خود عاشقان به خود را انتخاب کرده و به آنان عشق به خود را تعلیم داده و به صورت مکاشفه ای عیسی را واسطه ی این فیض قرار داده و آنها را به آن گونه ی زندگی که عارفانه و الهی است رهنمون کرده است.

برای عارف مسیحی آنچه او را به خدا می رساند و از تعالیم وی به شمار می رود فقر و عزلت و گوشه نشینی است و در واقع از همین خاکساری است که انسان خود را چنان که هست می شناسد و حقارت و ناچیزی خود را در می یابد. در همین جاست که عارف سالک راههای رسیدن به مقام قرب الهی را طی می کند و از مذلت به شفقت می رسد و از آنجا به به توبه نائل می گردد. اما عالی ترین مقامی که سالک می تواند بدان نائل شود غالباً « بیخودی» است که طی آن نفس تماماً پاک و زدوده شده و به اتصال منتهی شده و این اتصال جز با توافق اراده ی انسان با اراده ی خداوند صورت نمی گیرد. اما در بین برخی عرفای مسیحی منظور از تربیت عرفانی عشق است. عشقی که عرفان مسیحی را به خداوند مربوط می کند نه آن است که در قالب شعر و بیان بیاید بلکه آنچه عارف آن را عشق ما بین خود و خدا می نامد همانا عشقی است که خداوند خود در قلب و روح عارف قرار می دهد. در اینجا عارف خود را تحقیر کرده و به مقامی می رسد که جز خدا چیزی نمی بیند و همه چیز برایش پوچ و بی ارزش است.

تاریخ عرفان در مسیحیت، تاریخ واکنش خلق و خواهی مختلف به یک واقعیت و یک تقاضاست. از این رو، تاریخ عرفان، تاریخ متنوعی است؛ همان طور که هر چیزی که با سرشت آدمی ارتباط نزدیک دارد، چنین است. این تاریخ یک نوع خاص از تجربه یا شکل واحدی از کمال را به ما عرضه نمی کند. در اینجا نیز مانند سایر ادیان به خصوص دین اسلام با عرفایی آشنا می شویم که هر کدام از مسیری از زندگی وارد حوزه ی عرفان



شده اند؛ فرانسیس غرق در موسیقی و شعر، کاترین، دختر یک دباغ، ایگناتیوس، یک نظامی اشرافی، یوحنا صلیبی یک قدیس کشاورز، ترزا یک راهبه ی مجرد تارک دنیا و... در متن به طور مختصر با عرفای هر عصری آشنا خواهید شد. آنچه در این موضوع مهم است اینکه همگی در یک راه قدم برداشته و یک خانواده را تشکیل داده اند.

آنچه در عرفان مسیحی اهمیت فراوان دارد جنبه ی جمعی آن است. بدین معنا که اینان در تجربه های عرفانی و روحانی خود دیگران را شریک کرده و در مورد آن برایشان سخن می گفتند

در جامعه ی مسیحیت در برهه ای از زمان قدیسان مسیحی به رهبانیت روی آورده که تفسیری از مفهوم زهد بود که الهیون مسیحی از کلمات انجیلی استخراج کرده بودند در نتیجه آنان به سمت تجرد و عزلت و دنیاگریزی روی آوردند و ایجاد صومعه ها و دیرهای اولیه مسیحی در نتیجه ی همین نگرش به مفهوم زهد بود. اگر چه مسیحیت پروتستانی تغییر و تحولی در نوع نگرش به دنیا و ثروت به وجود آورد اما به طور کلی آنچه به زهد مسیحی معنا می دهد، رهبانیت و دنیاگریزی است. اما آن رهبانیت سرسخت که با ریاضت‌های شاقه و دنیاگریزی افراطی همراه بود کم کم می رفت که مسیر معتدل تری را طی کند. پرهیزگاری معتدل جای خود را به ریاضت‌های سخت داد و اموال و خیرات بین عموم مردم تقسیم شد و هیچ تأکیدی بر فقر نمی شد. از این رو ما شاهد تحولی عظیم در صومعه ها در قرون وسطی شدیم چرا که با این دیدگاه از این اماکن مقدس برای ریاضت و گوشه گیری و عزلت استفاده نمی شد بلکه دیرها و صومعه ها تبدیل به کانون مقدسی برای خدمات اجتماعی شدند آنچه در دین مبین اسلام از ابتدای رسالت پیامبر اسلام (ص) تا کنون دیده می شود. در اسلام مسجد جدای از مکانی برای عبادت و راز و نیاز، جایگاهی است برای انجام فعالیت های خیرخواهانه و امور فرهنگی و اجتماعی.

رسم تجرد و بی همسری نیز روند رو به رشد خود را طی کرد. چنانچه مشاهده می شود در تمامی ادیان به گونه ای با این موضوع مواجه می شویم که در ابتدا همه ی عرفا در هر عصر و دوره ای به خاطر اعتقاد قوی و گاهاً افراطی که به قضیه ی فنا در خدا و اتصال با او و سرکوبی نفس داشتند بر روی اولین چیزی که تأکید فراوان داشتند همین قضیه ی تجرد و هوای نفس بود و آن را نوعی ریاضت و سلوک به هدف غایی خود می دانستند البته شایان ذکر است که هر عارفی در هر دین و مذهبی نگاهی خاص به این تجرد و عدم همسر گزینی داشت. در جامعه ی مسیحیت آنچه به چشم می خورد این است که عارفان بسیاری در ابتدا زندگی معمولی و چه بسا اشرافی داشته اند دارای همسر و فرزندی بوده و بعد از دریافت مکاشفه ی روحانی سعی در ترک و طرد خانواده ی خود داشتند بلکه با حفظ زندگی معمولی خود به زندگی عارفانه ی خویش نیز به بهترین نحو پرداخته اند- در متن بیشتر با زندگی عارفان آشنا خواهید شد- شاید آنچه در اینجا می توان

به آن پرداخت در باب همین قانون شرعی در جامعه ی مسیحیت این باشد که این مساله بعدها بیشتر در مورد (روحانیون) و پدران کلیسا (پاپ) اعمال می شد چنانچه ابتدا مجرد کامل در میان روحانیون اجباری شد، پس از آن این قانون بدین گونه اجرا شد که لزومی ندارد روحانیون کلیسا به محض انتصاب به مقام روحانیت، زنان خود را ترک کنند، بلکه می توانند پس از آن با آنها به صورت خواهر و برادر زندگی کنند، اما این قانون نیز مورد قبول عده ای واقع نشد و سر انجام دستور به مجرد کامل دادند که این کار در کلیسای غرب معمول بود و کلیسای شرق روشی محافظه کارانه تری در پیش گرفت و دستور داد که کشیش ها می توانند قبل از انتصاب به مقام روحانیت ازدواج کرده و پس از آن نیز همسران خود را نگه دارند. در هر صورت از ابتدای مسیحیت تا کنون تغییرات فراوانی در اصول کلیسا به وجود آمده که پرداختن به این مساله نه در حوزه ی این پژوهش است و نه در حوصله ی زمان می گنجد.

از جمله امور دیگری که در عرفان مسیحیت به چشم می خورد که شاید بتوان گفت یکی از نکاتی است که در دیگر ادیان دیده نشده بحث « نکاح روحانی» است. اگر چه این موضوع در ابتدا به منظور زهد و ریاضت همراه با مبارزه علیه هواهای نفسانی در جامعه ی مسیحیت و بین راهبان و راهبه های صومعه ها به مطرح شد و به مرحله ی عمل نیز در آمد اما بعدها مورد انتقاد قرار گرفت و خود اینان بیان می دارند که هدف از ازدواج معنوی برای عرفای واقعی کار کردن برای خدا و ترک لذات معنوی است.

چنانچه قدیسه ترزا بیان می دارد که هدف ازدواج معنوی کار و فعالیت در راه خداست. اما نکاح روحانی تنها بدین معنی نیست، بلکه دیده شده در زندگی راهبه های مسیحی که در مکاشفه و شهودی که برایشان رخ می داد به ازدواج مسیح در می آمدند و این یکی از آرزوها و افتخارات هر راهبه ای بود. و این به این معنا بود که راهبه از آن پس خود را وقف عیسی و تعالیم او کرده و یا اینکه راهبه در آرزوی رسیدن به این مقام (نکاح روحانی) تمام تلاش خود را می کرد تا اینکه نهایتاً به این مقام نائل شوند.

در قرون اولیه ی مسیحیت با عارفانی چون؛ قدیس آگوستین، دیونیسوس آریوپاگی و... روبرو هستیم و در اوایل قرون وسطی افرادی چون؛ قدیسه هیلگارد، برنارد قدیس و... را می بینیم. عرفای انگلیسی قرون وسطی عبارت بودند از؛ ریچارد رول، والتر هیلتون و... دو راهبه ی برجسته ی قرون وسطی کاترین سی ینایی و کاترین جنوایی بودند که تأثیرات عمیقی بر عرفان مسیحیت گذاشتند. اما اوج عرفان مسیحیت را در شخصیت والای قدیسه ترزا مشاهده می کنیم- در این کتاب نویسنده به زندگی تمامی این اشخاص پرداخته است که ما در اینجا از توضیح بیشتر خودداری می کنیم.

در هر صورت با نگاهی کوتاه به عرفان مسیحیت باز به همان نتیجه ی قبل می رسیم که عرفان و عارف در هر جامعه ای و هر سیر و سلوکی که داشته باشند و با هر شکل

ظاهر و اصولی که قطعاً در ادیان مختلف با یکدیگر متفاوت اند نهایتاً می توان به یک نقطه ی مشترک در افکار و احوال عارفان پی برد و آن همانا اتحاد و اتصال با خداست. بعد از گزارشی کوتاه از عرفان در ادیان یهود و مسیحیت بهتر از خلاصه ای از عرفان در دین اسلام را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

همان گونه که بیان داشتیم راه همه ی عرفان ها در نقاط مختلف جهان یک چیز است و آن همانا سلوکی است که به یگانگی و اتصال با خداوند عالم ختم می شود اما به جرأت می توان گفت که این طریقت معنوی در عرفان اسلامی با شریعت خاتم آراسته شده و صفا و کمال دیگری یافته که قابل قیاس با عرفان های دیگر نیست. یکی از مهمترین اهداف عالیه ی بعثت پیامبران الهی و بلکه هدف غایی خلقت، وصول انسان به قله ی رفیع عباد الهی و معرفت شهودی حق جل جلاله می باشد. چنانچه در یک حدیث قدسی خداوند می فرماید: « من گنجی مخفی بودم پس علاقه یافتم که مرا بشناسند پس خلق را آفریدم.» و این آتش عشق الهی است که اگر در وجود این گوهر عالم و این اشرف مخلوقات شرری بزند او را به مقامی واصل می کند که همان قرب الهی است و چه چیز بالاتر از این. عرفان عملی همان است که سیر و سلوک نامیده می شود و بیان می دارد که سالک راه برای رسیدن به یگانگی با ذات احدیت چه منازل و مراحل را باید طی کند تا به این مقام برسد و عرفان نظری نیز به تبیین و تفسیر خدا و جهان و انسان با نگرش عرفانی می پردازد.

در میان علوم اسلامی، دانشی به نام عرفان وجود دارد که به دلیل دوری از دسترس عامه مردم و بلکه بسیاری از اهل علم همیشه در هاله ای از ابهام، پیچیده است. و شاید مهمترین عامل در این عدم وضوح، به جز غامض بودن مفاهیم و اصطلاحات عرفانی، وجود فرقه های فراوانی به نام صوفی باشد که به تعبیری وجهه ی فرهنگی و اجتماعی عرفان می باشند. بزرگان صوفیه و اندیشه ی تصوف، در میان دو گونه برداشت متضاد زیسته و بالیده اند، چنان که از يك سو براي ايشان کراماتی در حد افسانه ها و اساطیر نقل شده و از سوي دیگر، تیغ های ملامت و تیرهای طعنه و تکفیر، هیچ گاه اینان را رها نکرده است.

در این نوشتار کوتاه سعی بر آشنایی مختصری از عرفان اسلامی و به خصوص عرفان نظری است که جنبه ی علمی و مکتوب بیشتری دارد و البته در ادامه اشاره ای نیز به عرفان عملی خواهد رفت، قبل از ورود به بحث تذکر این نکته لازم است که هر چند در نوشته ها و مکتوبات اهل عرفان، عرفان و تصوف مترادف با هم آمده اند ولی باید حساب کسانی را که آگاهانه در مسیر تصوف به سود جویی پرداخته و یا ناآگاهانه عقاید باطل، و خلاف شریعت الهی را رواج داده اند از حساب اهل عرفان حقیقی جدا کرد. تصوف جزو ابداعات مسلمین نیست و در میان اقوام پیشین، مثل نصاری و برهمنی ها و بودایی ها نیز وجود داشته و دارد. و این ریشه داری در تاریخ ناشی از تأثیری است که دین فطری

بر انسان دارد و آدمی را به سوی زهد و از آن جا به معرفت نفس رهنمون می‌شود، اینکه عرفان امری است عام و فراگیر در بین همه ی اقوام، سبب شده است که بعضی محققان به استناد شباهت هایی که وجود دارد عرفان یا تصوف اسلامی را مأخوذ از ادیان دیگری چون یونانی، هندی یا یهودی و... بشمارند. اما این شباهت بین مذاهب مختلف عرفانی به معنای تأثیر متقابل نیست و فقط نشانه ی آن است که عرفان نیز مانند دین، علم و هنر امری مشترک و عام است. قرن هاست که محققان اروپایی در جستجوی یک منبع غیر اسلامی برای تصوف اسلامی بوده و هستند و از این رو فرضیه های بسیاری را نیز عنوان کرده اند. جالب است که هر کس از هر جایی نظریه ای ارائه داده مبنی بر اینکه اثبات کنند که تصوف اسلامی پدیده ای است که از هر دین و آیینی بیرون آمده جز اسلام. آیین مجوس، آراء هندوان و مذاهب برهمنان عقاید مسیحیت، یهود، نوافلاطونیان، زرتشت و بودا را از جمله منابع و سرچشمه های تصوف اسلامی دانسته اند. در میان مسلمین نیز عرفان و تصوف، در عهد خلفا، به لباس زهد حضور دارد و لذا می‌توان گفت که تصوف اسلامی ریشه در خود اسلام دارد.

مشهور است که به دلیل پوشیدن لباسهای پشمینه، عده‌ای را صوفی می‌خواندند، چنان که در قرن دوم هجری عده‌ای از زهاد و عباد زمان، لباس پشمینه می‌پوشیدند و به این لباس معروف بودند. به همین جهت است که تا نیمه قرن دوم کلمه صوفی رواجی ندارد. و اولین کسی که به این اسم نامیده شده است ابو هاشم کوفی (م ۱۶۰) است. در زمان مأمون عباسی نیز کسانی مشهور به صوفی بوده‌اند. تا این زمان، تصوف، زهد به همراه خوف و خشیت است، ولی با ظهور رابعه ی عدویه، عشق و محبت نیز به این مجموعه افزوده می‌شود. در این دوران، در خراسان، به دلیل خاموشی کانون ابومسلم و شکست جاه طلبی‌های ارضاء نشده خراسانیان و نیز مجاورت با حوزه ی فعالیت سیاحان و زائران بودایی، صوفیه خراسان شکل می‌گیرد. صوفیه در مناطق مختلف بلاد اسلامی با زیاده روی در ریاضت و رجوع به باطن و ترک ظاهر شریعت و نیز سخن از محبت گفتن، متشرعه را علیه خود برانگیختند و به تدریج با ظهور صحبت از وحدت و اتحاد وجود، این مخالفت‌ها بیشتر شد، و لذا مجبور به تأویل سخنان خود و نیز آیات و روایات شدند.

در بغداد، به جهت رونق فلسفه و کلام، تصوف با فلسفه نوافلاطونیان آشنا شد و عقاید جدیدی در میان ایشان رواج یافت. اولین صوفی که اثری از او باقی مانده است، حارث بن اسد محاسبی است با دو کتاب به نام‌های الرعاية لحقوق الله، و الوصایا. در سال ۳۰۹ حسین بن منصور حلاج به دلیل عقاید و گفتارش محکوم به مرگ شد. پس از او عده‌ای از صوفیه از روی احتیاط دم درکشیدند. در يك دسته بندی می‌توان گفت تصوف در تحول تاریخی خود پنج دوره را پشت سر نهاده است.